

سرگذشت نامه ارسطو

استاد محمدتقی دانش‌پژوه

رساله دوم مجموعه شماره ۴۸۳۳ کتابخانه ایاصوفیا در استانبول در برگهای ۱۰ تا ۱۸ که به خط نستعلیق سده دهم است نگارشی است از پتولمایوس بدینگونه: «مقاله بطلمیوس و فیها وصیه ارسطوطاليس و فهرست کتبه و شیء من اخباره الی غلس».

او را نویسندگان ما «بطلمیوس الغریب» خوانده‌اند. ابن‌ندیم در فهرست (۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۱۵) نوشته است: «ذکر بطلمیوس الغریب، قال الغریب بطلمیوس الغریب و کان یتوالی ارسطاليس و ینشر محاسنه وله من الکتب کتاب اخبار ارسطاليس و وفاته و مراتب کتبه».

(نیز انگلیسی آن از داج ص ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۱۴).

ابن‌ندیم در فهرست (۳۰۷ و ۳۰۸) بندی از این سرگذشت را گذارده و سفارش‌نامه ارسطو را نیز آورده است.

قفطی در تاریخ‌الحکماء (ص ۲۰۷-۵۳) هم بندی از سرگذشت را آورده و هم فهرست بطلمیوس را با نامهای یونانی کتابهای ارسطو در آن گذارده است.

ابن ابی‌اصیبه هم در طبقات الاطباء (۱: ۵۴-۶۹) چنین کرده ولی در فهرست کتابها به همان نامهای عربی بسنده کرد چنانکه در خود نسخه سرگذشت و فهرست بطلمیوس که خواهیم دید نامهای یونانی دیده نمی‌شود.

پیدا است که قفطی نسخه دیگری از این سرگذشت را در دست داشته است. در دو کتاب قفطی و ابن ابی‌اصیبه از «اغلس، غلس» که همان گالوس

«Gallus» باشد یادی هست (هاین ۳۹۴). این پتولمایوس را «خنس-
 «Khennos» خوانده‌اند که «بدبده» می‌رساند و آن را با «کسنوس»=
 «Xennos» که «بیگانه یا غریب را می‌رساند اشتباه کرده‌اند، این ندیم
 و قفطی و دیگران آن را «بطلمیوس الغریب» نوشته‌اند. از این مجموعه
 گرچه رزنتال و والتسر در چاپ تلخیص نوامیس فارابی در سال ۱۹۴۳
 که رساله نخستین آن است در ۱۹۴۳ بهره برده‌اند ولی گویا چندان نگاهی
 به سرگذشت ارسطو نکرده‌اند. نخستین بار محسن مهدی در ۱۹۶۱ در
 چاپ فهرست فارابی از نگارشهای ارسطو که رساله سوم آنست از این
 سرگذشت‌نامه پتولمایوس برای ارسطو یاد کرده و آن را درست شناسانده
 است.

دورینگ و کروست (هر دو به انگلیسی) و مورو (به فرانسه و آلمانی)
 وباومشتارک (به آلمانی) وهاملین (به فرانسوی) که از فهرست‌ها و
 سرگذشت‌نامه پتولمایوس برای ارسطو یاد کرده و آن را درست شناسانده
 آنچه ابن ندیم و قفطی وابن ابی‌اصیبه از آن آورده‌اند بهره برده‌اند.
 (دیباچه من بر ترجمه تاریخ الحکماء شهرزوری ص ۹۸). دورینگ در
 سرگذشت‌نامه‌ای که در دانش‌نامه پاولی و ویسوا به آلمانی مجلد ۱۱ ص
 ۱۵۹-۳۳۶ گذارده در ص ۱۶۸ از این نسخه از روی گفته محسن مهدی
 آگاهی داده و گفته که هنوز بدستم نرسیده است. (کریستل هاین ۳۸۸)
 به گفته او الیاس گزارنده ارسطو از پتولمایوس یاد کرده و لقب
 «غریب» برای او نادرست است. چه برای بیگانه «ایگنوتوس» باید
 گفت نه «خنوس». باری در این دانش‌نامه آلمانی در این مجلد و در مجلد
 دوم ص ۱۰۱۱-۱۰۵۵ سرگذشت ارسطو هرچه بهتر و روشن‌تر دیده
 می‌شود.

خانم کریستل Christel Hein در نگارش با ارزش خویش به نام:

Definition und Einleitung der Philosophie von Spätantiken Einleitungs literatur
 zu arabischen Enzyklopädie .

«شناساندن فلسفه و بخش‌بندی آن در فرهنگ بخش‌بندی دانش‌نامه‌نگاریهای عربی» چاپ ۱۹۸۵ در پایان آن از این سرگذشت‌نامهٔ پتولمایوس کاوش خوبی کرده و بندی از آغاز آن را با فهرست نگارشهای ارسطو به عربی و با نامهای دفترهای ارسطو به خط یونانی گذارده است.

این سرگذشت‌نامه را گفته‌اند که نگارش پتولمایوس خنس (Khennos) است که دومی «بدیده» یا «سمانی» را میرساند و گویا سریانیها آن را «کسنس» (Ksenos) خوانده‌اند که «غریب و بیگانه» را میرساند و این دو واژه را از هم باز نشناخته‌اند. ابن‌الندیم و قفطی هر دو در سه‌جا از بطلمیوس غریب یاد کرده ولی در ابن‌ابی‌اصیبه دیده نمی‌شود. این بطلمیوس خنس دانشمندی است رهرو مشائی از سدهٔ یکم مسیحی که دربارهٔ او فهرست‌نگار یا پیناکوگراف نوشته‌اند (کریستل‌هاین ۳۹۱ و ۳۹۲ - فهرست مورو ۲۱۲) دیهله A. Oihle در دائرةالمعارف پا ولی و ویسوا مجلد ۲-۲۳، ۱۸۶۲-۷۷ سرگذشت او را آورده است. او این رساله را برای گالوس (غلس، اغلس) نوشته چنانکه در آغاز آن می‌بینیم و قفطی و خزر جی از وی یاد کرده‌اند (۱)، پیش از این بطلمیوس، فیلسوفی بود به نام آمونیوس که نزدیک ۴۴۰ زاده و میان ۵۱۷ و ۵۲۶ در گذشته است. او بر برخی از نگارشهای ارسطو گزارش دارد (شرح مذاهب ارسطو طالیس) و از او «کتاب فی اغراض ارسطو طالیس فی کتبه» یاد کرده‌اند که شاید فارابی در «اغراض» خود از وی بهره برده باشد، نیز «اقاویل الحکیمین فی اثبات الصانع» که فارابی در الجمع (ص ۱۰۲) از آن یاد کرده یا کتاب «فی آراء الفلاسفه باختلاف الاقاویل فی الباری» که در ایاصوفیا (۲۴۵۰/۴) هست (دیباچهٔ من بر تاریخ الحکماء شهرزوری ص ۲۷، ۲۸ - یادنامهٔ بیرونی ص ۱۸۵) و گویا همان یکی باشد از او سرگذشتی برای ارسطو که به نستوریان سریانی رسیده بود و دانشمندان ایرانی هم پس از بسته شدن دانشگاه ایرانی ادس بدستور امپراطور زنون و باز شدن دانشگاه نصیبین و پناه بردن آنان بدانجا ناگزیر در آن روزگاران بدان آشنا شده بودند. باومشتارک

۱- بنگرید به ابن‌ندیم ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۱۵ (ترجمهٔ داج ۵۹۴ و ۵۹۶ و ۶۱۴) نیز قفطی

۲۲ و ۴۲، ۸۹، ۳۳۳ و خزر جی ۵۵ و ۶۶. سانگی‌نتی در ترجمهٔ خود از این یکی در مجلهٔ آسیائی فرانسوی دربارهٔ ارسطو نتها حکم و پند او را یاد کرده است. ژ. ژ

(۳۸-۴۰) به آلمانی و دورینگ (۱۸۵) به انگلیسی سرگذشت آمونیوس دروغین را از سریانی ترجمه کردند. الومپیودوروس و فیلوپونس و الیاس و داودارمنی از گزارندگان نگارشهای ارسطو از آن آگاه بوده‌اند. همین سرگذشت‌نامه است که در آغاز گزارش آمونیوس بر ایساغوجی فروریوس و مقولات ارسطو گذارده شده و به سریانی درآمده بود، و گزیده‌وار آن آنست که بایستی به پتولمایوس رسیده و به سریانی هم درآمده است (۱). از سوی دیگر گفته‌اند که اریستن کئوسی سرگذشتی برای ارسطو نوشته بود و از او هرمیپوس رهرو مشائی و از او هسوخیوس و از او اندرونیکوس رودسی هر دو در فهرستی که برای نگارشهای ارسطو ساخته‌اند گرفته‌اند. از این اندرونیکوس است که همین پتولمایوس یا بظلمیوس باید گرفته باشد (همان دیباچه من ۱۲ و ۱۳ و ۲۲ و ۲۳ - هاین ۳۸۸ و ۳۹۳ تا ۳۹۵).

همین پتولمایوس در این فهرست و سرگذشت‌نامه خود از وی یاد کرده و در آغاز آن گفته است که اکنون نوشته او را در دست ندارم و در پایان آن گفته است که گفتار پنجم سرگذشت‌نامه اندرونیکوس درباره فهرست نگارشهای ارسطو است و در آن آغاز رساله‌های ارسطو آمده است. و نیز گفته که ارتمن (ارطامن) نگارش‌های ارسطو را در هشت پاره گرد آورده و آنها در گنجینه اپلیکون (اپلیقون) هم بوده است. در فهرست ابن ندیم (ص ۳۰۸، ترجمه انگلیسی داج ۵۹۸) پس از آوردن سفارش‌نامه هنگام مرگ ارسطو که از همین پتولمایوس آورده است در نسخه شهید علی پاشا در استانبول که به روش سیاقی است و بایستی ستونهای آنرا از بالا به پائین خواند با فاصله‌ای که سفید گذارده شده آمده است: «وهن خط اسحق و بلغظه: عاش ارسطوطاليس سبعاً وستين سنة» پیدا است که این سخن خود ابن ندیم است نه اینکه از ترجمه سرگذشت‌نامه پتولمایوس باشد. در چاپ شده‌های الفهرست در اینجا فاصله‌ای نگذارند و عبارت‌ها را بهم پیوستند. این است که برخی از دانشمندان اروپا چنین پنداشته‌اند که همه سرگذشت‌نامه پتولمایوس ترجمه‌ایست از اسحاق بن حنین از سریانی به عربی نزدیک ۹۰۰ م (۳۰۰ هـ). رشته این سرگذشت‌نامه را بدینگونه

۱- الفهرست ابن ندیم ص ۳۱۴ چاپ ایران و ۲۵۳ چاپ فلوگل، فهرست‌نامه‌ها و

سرگذشت‌نامه‌ها دورینگ به انگلیسی ص ۱۸۵ و ۱۸۶، ۱۳-الجمع فارابی ۸۸ و ۱۰۲.

نوشته‌اند که این نوشتهٔ پتولمایوس به دست اسحاق رسیده و ابن‌الخمار در گذشتهٔ ۱۰۱۷ م در «مقاله فی سیره الفیلسوفی» خود از آن گرفته و از او سجستانی در صوان‌الحکمة و همچنین ابن فاتک در مختارالحکم بهره برده و در نوشته‌های خود نکته‌هایی گذارده‌اند که پتولمایوس هم آنها را یاد کرده است. پس این سرگذشت‌نامهٔ پتولمایوس از یونانی به سریانی و از آن به عربی درآمده و ابن‌ندیم از آن بهره برده و سفارش‌نامهٔ هنگام مرگ ارسطو را هم در فهرست خود گذارده است.

کروست در سرگذشت‌نامهٔ ارسطو (۱: ۱۸۳-۱۸۹) آن را با همین سفارش‌نامهٔ یادشده در تاریخ فیلسوفان دیوگنس لائرسیوس در دستون به انگلیسی گذارده و با هم سنجیده است. در سرگذشت‌نامه‌های نسخه‌های مارسیانا (بند ۴۳) و لاتینا (بند ۴۶) هم این سفارش‌نامه هست. دورینگ نیز به انگلیسی از آن بررسی کرده است. این هم گفته شود که در این سرگذشت‌نامهٔ پتولمایوس که در نسخهٔ ترکیه آمده است در فهرست نگارش‌های بی‌نام یونانی است همانگونه که بدست ابن‌اصیبه رسیده ولی قفطی آنها را با نامه‌های یونانی آورده است پس بایستی نسخهٔ دیگری داشته باشد (۱). این نکته را هم یاد کرده‌اند که رازی پزشک را «سیره‌الحکماء» است و او در آن از پتولمایوس بهره برده و ابن‌فاتک از او گرفته و ابن‌ندیم از سجستانی و ابن‌خمار بهره برده است. ولی رازی را السیره‌الفلسفیه است که در فهرست بیرونی (ص ۱۹ س ۱۴۹) و فهرست ابن‌ندیم (ص ۸۲ چاپ ایران و ۱۱۳ فلوگل نیز فهرست نجم‌آبادی ۲۴۸ و ۳۲۷) از آن یاد شده و ترجمه و چاپ هم شده است و در آن یادی از سرگذشت ارسطو نیست، اگرچه باومشتاک (ص ۱۱۵ و ۱۱۷) آن را همان سیره‌الحکماء میدانند و میگویند که او در آن از ترجمهٔ اسحاق بهره برده است، (ص ۱۳ و ۱۴ و ۱۰۶ و ۱۸۶، نیز مورو به انگلیسی ۲۹۱).

در این سرگذشت‌نامهٔ پتولمایوس آمده است که ارسطو به افلاطون گرویدگی داشت و پس از مرگ پدرش نیکوماخس نمایندهٔ او و نیای خود ارسطو به نام برقسایس که دوست افلاطون بوده است او را که هنوز جوان

۱- همان دیباچه من ص ۱۰ و ۱۴۲، هاین ۴۰۴ و ۴۰۶، ابن‌ندیم ۳۲۳، چهارمقاله

نظامی عروضی سمرقندی چاپ معین ۱۱۸ و ۴۱۷.

بود بدو سپرده است و او بیست سالی نزدش شاگردی کرده است. ابن ندیم (ص ۳۰۷ بند ۴) و ابن فاتک (ص ۱۸۰ بند ۹) و قفطی (ص ۳۲) و ابن ابی اصیبه (۱: ۵۴ بند ۳) گفته‌اند که با تفأل از وحی دلفیایی پروردگار پوئیون Python چنین کرده و او را بدان استاد سپرده‌اند نه آنچنانکه در سرگذشت‌نامه پتولمایوس آمده است. دورینک (ص ۹۸ و ۱۰۸ و ۱۹۵) میگوید که این نکته در دوسر گذشت‌نامه ماریانا (VM5) و سریانی (بند ۴) نسخه برلین که گویا از آمونیوس دروغین باشد هم هست (نیز ۱۵۲ و ۱۸۵ و ۱۸۶ دورینک و ص ۴۰ باومشتارک) دورینک (ص ۱۸۶) باز مینویسد که از این سرگذشت‌نامه پتولمایوس هیچ نسخه‌ای در زبانهای یونانی و لاتینی و عبری نیست تنها آن را در عربی می‌بینیم که بیشترین در فهرست ابن ندیم و همه آن در آن نسخه ترکیه گذارده شده است. این سرگذشت‌نامه را نوشته‌اند که از سریانی به عربی درآمده است و باید هم درست باشد چه در آن به‌واژه «الکمرین» برمی‌خوریم که در مختارالحکم ابن فاتک (ص ۱۸۱) و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه (۱: ۵۴) هم هست اگرچه در متن عربی شهرزوری (۱: ۱۹۲) «رجل من المتکهنین اسمه اوروماذین» آمده است. در کنزالحکمة (ص ۱۸۹) در این واژه‌ها نیست ولی در ترجمه مقصود علی تبریزی (۱۸۹) همان «الکمرین» را می‌بینیم. از این واژه همان یروفانتس Ierophantes خواسته شده که مردان دینی یونانی باشند (نیز کروس ۶۷، دورینک ۲۱۴، دیوگنس لائرسیوس «یروفانتس» ۳: ۹). اوگوست مولر (۳: ۹) و باومشتارک (۱۴) از واژه‌های «کمریون، کمری» یاد کرده و برابر آنها را به خط سریانی هم آورده‌اند.

می‌توانیم به این دفترها که برمی‌شمرم بنگریم و بندها و نمونه‌هایی از این سرگذشت‌نامه پتولمایوس و سفارشنامه‌ای که در آن هست در آنها بیابیم:

۱- آداب الفلاسفه حنین بن اسحاق (برگ ۱۵ نسخه‌ای که خودم نوشته‌ام).

۲- الفهرست ابن ندیم مقاله ۷ فن ۱ ص ۳۰۷ چاپ تهران و ترجمه انگلیسی داج از آن (ص ۵۹۴).

۳- طبقات الاطباء والحکماء ابن جلیل ۲۵ (نیز ترجمه اداام شوشتری

از آن).

- ۴- صوان الحكمة سجستانی ص ۱۳۵.
 - ۵- طبقات الامم صاعد اندلسی ص ۲۴ نیز ترجمهٔ فرانسوی بلاشر و ترجمهٔ فارسی جلال‌الدین تهرانی در گاهنامه ۱۳۱۰.
 - ۶- مختارالحکم ابن فاتک ص ۱۷۸.
 - ۷- الكامل ابن‌الاثیر که باو مشترك از آن آورده است.
 - ۸- تاریخ‌الحکماء قفطی ص ۲۲ نیز ترجمهٔ آن چاپ تهران.
 - ۹- طبقات‌الاطباء ابن‌ابی‌اصیبه (۱: ۵۴).
 - ۱۰- نزهة‌الارواح شهرزوری (۱: ۱۸۸-۱۹۷) و ترجمهٔ تبریزی ص ۱۸۵ همچنین کنز‌الحکمة دری.
 - ۱۱- محبوب‌القلوب اشکوری لاهیجی ص ۹۷ چاپی و ترجمهٔ فارسی آن ص ۱۰۶.
- در الملل والنحل شهرستانی (۱۹۶ چاپ‌سنگی) و تاریخ یعقوبی (ص ۱۲۷ و ۱۵۱، نام و نشانی از آن نیست و مسعودی در التنبیه والاشراف هم ندارد. دیوگنس لائرتیوس سرگذشت ارسطو را دارد و سفارش‌نامه او را هم در نگارش دیگری آورده است.
- در ترجمهٔ عربی متن فرانسوی از عبداله‌بن حسین مصری بنام تاریخ الفلاسفة‌الیونانیین (ص ۱۰۵-۱۱۵) سرگذشتی دیگر از ارسطو هست که خواندنی است. همچنین در ایساغوجی باو مشترك به‌آلمانی (۱۹۰۰) ترجمهٔ سرگذشت و فهرست ارسطو (ص ۴۹ و ۶۱ و ۷۰) آمده است نیز در دستگاه ارسطو از هاملین به‌فرانسه (ص ۲) از آن یاد شده است. دورینگ در ۱۹۵۷ به‌انگلیسی و پل‌مورو در فهرست‌های کهن ارسطو به‌فرانسه در ۱۹۵۱ و در اریستوتلیسموس به‌آلمانی در ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۴ و کروس‌ت در سرگذشت ارسطو به‌انگلیسی در ۱۹۷۳ از آن یاد کرده یا ترجمهٔ آن را آوردند. در «الكلمات المختارة من الحكماء الاربعة الاکابر که دیمیتری - گوتاس Dimitri Gutas آن را با ترجمه و گزارش و بررسی انگلیسی چاپ کرده است در بندهای ۱ تا ۵ ص ۱۵۸-۱۶۲ دربارهٔ آغاز زندگی ارسطو و همچنین بندهای ۳۸۱ - ۳۸۵ آن و بندهای ۸۸ و ۸۹ دربارهٔ مرگ

او (ص ۲۰۸-۲۱۰ نیز ۴۲۳ و ۴۲۶) سرگذشت ارسطو آمده و چنانکه گوتاس نیز گفته است برخی از این بندها همان است که در سرگذشت پتولمایوس دیده می‌شود اگرچه در متن ما چندان نشانی از این بندها نیست و گویا هم چنانکه گوتاس نیز پنداشته است از صوان الحکمة سجستانی یا مختارالحکم ابن فاتک باشد.

باری گوتاس الکلمات المختارة را از روی سه نسخه: شماره‌های ۲۰۲ عربی پاریس نوشته ۹ رجب ۷۰۹ (۱۳۰۹) بانشانه P و ۲۴۶۰ ایاصوفیا بی‌تاریخ با نشانه A و ۲۸۲۲ همانجا نوشته ۸۷۷ (۱۴۷۲) با نشانه B با ترجمه انگلیسی چاپ کرده است، نسخه دیگری هم هست به شماره ۳۸۵ در ملی قاهره که گوتاس گویا آن را ندیده است (دیباچه من بر ترجمه تاریخ الحکماء شهرزوری ۱۸۷ و ۲۰۵)، نسخه دیگری هم در سفینه یا بیاض دکتر اصغر مهدوی در تهران شماره ۵۹۱ نوشته ۷۵۴ از آن هست که من در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه (۲: ۱۳۹ و ۱۴۴) و فهرست فیلمهای دانشگاه (۱: ۲۹۱ ف ۱۵۴۲) آن را شناسانده‌ام. این نسخه (فیلم ۱ ۵۴۲ عکس ۳۶۴۷) چنین است: «هذه فوائد ملتقطات من كلام الحكماء الاربعة المتقدمين. قال فيثاغورس: الحكمة طيب الانفس ه يمكن ان يرسخ شيء من العلوم الشريفة العالية وهي مملوءة دما - من جميع الجهات والمواضع قال سقراط: لا تتخرصوا على اكثر المال فيتمدد خواطرکم - ومن قلت سعيه استراح. قال افلاطون: اللذة مفسدة قویة للوقوع فی الشر - التقرب من العدل فی منفعة، ورابعهم المعلم الاول ارسطو طاليس قيل جعل افلاطن يوما و عنده تلامذته فقال: لو وجدت مستمعاً لتكلمت. فقيل له: حولك الف تلميذ. فقال: اريد واحداً كالف واراد به ارسطو طاليس - وقال: اسلمت نفسي الى قاتل انفس الفيلسوفين واومي بيده مسلماً على من حضر، ثم قضى نحبه وهذا آخر الكتاب المختار من حكم الحكماء الاربعة المتقدمين». این نسخه با آنچه که گوتاس چاپ و ترجمه کرده است یکی نیست و پیدا است که از سخنان این چهار فیلسوف چند بار گزین کرده‌اند. باری گوتاس در این چاپ خود دیباچه‌ای گذارده و از مجموعه‌های اروپائی که اصل سخنان این چهار خردمند در آنها هست و دانشمندانی که در این زمینه در آنها کار

کرده‌اند سخن داشته و رمزهایی را که وی در آن بکار برده است گزارش داده و نسخه‌های بنیاد کار خود را شناسانده و عکس آغاز و انجام آنها را نیز آورده است. او خود این کتاب را در چهاربخش برای چهار فیلسوف: فیثاغورس، سقراط، افلاطون، ارسطو با شماره دادن به سخنان هریک از آنها و با نشان دادن منابع دیگر هربندی و با آوردن نسخه بدل‌های آنها در زیر صفحات در دو ستون چاپ کرده و در برابر متن ترجمه انگلیسی هربندی آنهم با شماره گذارده است. آنگاه در چهار بخش برای هریکی از این چهار خردمند درباره هریک یک از گفتارهای آنان سخن داشته و نشان داده است که این سخنان در کدام جنگ یونانی و عربی آمده و در چه کتابی از آنها یاد شده است. او در پایان هر بخشی از سرچشمه‌های این سخنان گفتگو کرده و در پایان خود کتاب باز از سرچشمه‌های آنها یاد کرده و نمودارهایی در چندجا برای این بررسی خود آورده است. او برای فیثاغورس ۳۳ گفتار و برای سقراط ۵۷ گفتار و برای افلاطون ۸۷ گفتار و برای ارسطو ۸۹ گفتار یاد کرده است. کاری که او کرده است شگفت‌انگیز و بسیار موشکافانه و راه‌گشا که من مانند آن ندیده‌ام. دفتری است خواندنی و از هر رهگذری راه بررسی را آسان می‌سازد و هیچ دشواری برجای نمی‌گذارد و به‌ویژه سخنانی از چهار خردمند می‌آورد که در اخلاق و سیاست و تدبیر منزل بسیار گرانها است و استخوان‌بندی و پایه فلسفه عملی یونانی که در میان ما متداول است می‌باشد. گردآورنده اصل این دفتر دانسته نیست که کیست ولی پیدا است که نویسنده و دبیری است نه آموزنده فلسفه و نمیدانیم که کی میزیسته است. همین اندازه روشن است که پیش از ۷۰۹ و ۷۵۴ و ۸۸۷ که تاریخ نسخه‌های یاد شده است و پس از سرچشمه‌های آن که گوتاس برشمرده است مانند حنین واسحاق و عامری و ابن‌فاتک و سجستانی و شهرستانی و شهرزوری و دیگران می‌باید زیسته باشد. گوتاس (ص ۳۳۴ و ۳۳۵) او را از سده ۵ (۱۱ م) میداند (دیباچه من بر تاریخ‌الحکماء شهرزوری ص ۱۸۷ و ۲۰۵) اکنون باید دید که چرا پردازنده این دفتر به‌همین چهار خردمند بس کرد و گفتارهای آنها را آورد و بس؟ گویا چون سخن درباره گفتارهای اخلاقی و سیاسی فیلسوفان است نه پندارهای فلسفی آنان، پس شاید همین چهار فیلسوف هستند که سخنان آنان بیشتر بر سرزبانها بوده است و بس، از

گفته‌های بزرگان ما در این زمینه گویا هم چنین برمی‌آید زیرا که:

- ۱- حنین بن اسحاق در نوادر الفلاسفة (همان دیباچه من ص ۱۲) که اگرچه گذشته از فیثاغورس و سقراط و افلاطون و ارسطو از دیگران نیز یاد می‌کند ولی سخنان فلسفی همین چهارتن را بیشتر می‌آورد. گفته‌های دیگران یا در پزشکی است و یا دینی و یا آن دیگران چندان شناخته نیستند.
- ۲- پسر او اسحاق هم در آداب الفلاسفة و نوادرهم (ص ۱۱۴ همان دیباچه) در نسخه دانشگاه (ص ۶۲) گفته است که فیثاغورس ستون خردمندی است و کلید دانش، سقراطیس آموزگار نیکوئی‌ها، افلاطون پیشوای خردمندی، ارسطوطالیس پهلوان خرد است.
- ۳- یعقوبی در تاریخ عباسی (ص ۱۱۹-۱۳۳) از میان سرامدان اخلاق از همین چهارتن یاد کرده است.
- ۴- عامری نیشابوری در الامدالی الابد فصل سوم (ص ۷۰-۷۴ و ۸۰-۸۵) نیز اندیشه‌های فلسفی همین چهار خردمند را آورده نه گفتارهای آنان را. او در هر دو جا امیدو کلس را نخستین فیلسوف دانسته ولی از او به همان پندارهای فلسفی بس کرد نه گفتارهای اخلاقی و سیاسی وی. او میگوید (ص ۵۶ و ۸۶) که من اندیشه ارسطورا در الغایة والدرایة آورده‌ام. او سخنان اخلاقی و سیاسی آنان را در السعادة والاسعاد یاد کرده است.
- ۵- سجستانی در صوان الحکمة (بندهای ۳ تا ۵) که از همین عامری نیشابوری گرفته است. او پنج فیلسوف یاد کرده و پنجمی را امیدو کلس شاگرد لقمان دانسته است.
- ۶- ابن فاتک در مختار الحکم (ص ۴۰) از امید کلس سخنی اخلاقی نیاورده ولی از آن چهارتن سخنان پندوار بسیار آورده است.
- ۷- صاعد اندلسی در طبقات الامم (ص ۳۳ چاپ مصر) نیز مانند آنان از همان پنجتن نام برده است.
- ۸- شهرستانی در الملل والنحل که گویا در این زمینه‌ها از تاریخ فیلسوفان فروریوس گرفته باشد هفت خردمند برشمرده و از امیدو کلس

پنداری آورده است.

۹- شهرزوری (ش ۹ و ص ۷۲ فارسی) هم از پندار امیدوکلس یاد کرده است.

چنانچه در همان دیباچه گفته‌ام (ص ۲۰۸) دانشمندان ما به‌اندیشه‌ها و پندارهای فلسفی چندان ارجی نمی‌نهادند و آنها را برای همگان سودمند نمی‌دیدند این است که مانند سقراط که از شناخت طبیعت روی گردانده و به اخلاق گراییده است به‌پندها و پسندیده‌ها بیشتر می‌پرداخته‌اند تا اندیشه‌ها و پندارها.

باری نخستین بار کریستل هاین Christel Hein در کتاب آلمانی خود بنام تعریف و تقسیم در فلسفهٔ بازپسین در دانشنامه‌های عربی چاپ ۱۹۸۵ در فرانکفورت و نیویورک که نگارشی است از پایان - دکتری او در ۴۸۲ صفحه از این سرگذشت‌نامهٔ ارسطو و نسخهٔ آن یاد کرده و بخش نخستین آن را با ترجمهٔ آلمانی و با فهرست نگارشهای ارسطو و برابرهای یونانی آنها در پایان آن گذارده است.

در این کتاب بسیار موشکافانه و ژرف‌نگرانه که آشنائی او را به چندین زبان اروپائی و زبانهای یونانی و سریانی و عربی آشکارا می‌رساند، او گفتگو می‌دارد:

۱- ساخت فلسفه و آموزش آن در پایان روزگاران کهن.

۲- روش آموختن فلسفه در آن هنگام.

۳- آموزشگاههای اسکندریه از سدهٔ ۵ تا ۷ و کار دانشمندان آنجا

مانند: آنتونیوس، یحیی نحوی، الومپیودوروس، الیاس، داود، الیاس دروغین، استفانوس اسکندرانی.

۴- دیباچه و پیش‌درآمد فلسفه و کارهای گزارندگان ایساغوجی فرفورئوس مانند بازود و بارشناکو هر دو به سریانی و منطق پاولس فارسی روزگار انوشروان به پهلوی و سریانی که فارابی از آن بهره برده است، نیز ابن مقفع که منطق او را من در تهران چاپ کرده‌ام و گزارش عربی ایساغوجی فرفورئوس و چهار پرسش فلسفی که متداول است.

۵- پیش‌درآمد فلسفه.

- ۶- تعریف و شالوده چهار پرسش.
 ۷- روش تعریف و اقسام آن.
 ۸- تعریف فلسفه و شش بخش آن.
 ۹- تعریف فلسفه نزد فیثاغورس و افلاطون و ارسطو.
 ۱۰- تقسیم و روش آن، فلسفه گوناگون: منطقی، ریاضی، عملی، نزد افلاطون و ارسطو.
 ۱۱- فلسفه ارسطاطالیس در مقولات سریانی و عربی و ده شالوده آن.

- ۱۲- بنیادهای هشتگانه یا رؤس ثمانیه.
 ۱۳- فهرست نگارشهای ارسطو.
 ۱۴- پیناکس یا فهرست پتولمایوس.
 در پایان از استاد دانشمند بی‌مانند آقای دکتر محمد فواد سزگین سپاسگزارم که عکس نسخه این سرگذشت‌نامه را با کتاب دانشمند کریستل-هاین برای من فرستاده‌اند و از هردو دانشمند در کارهای علمی آنان ستایش می‌کنم.

اینک متن عربی این فهرست را می‌بینیم:

هذا فهرست كتب ارسطاطاليس وسيرته [۱۰ر]

[۱۰ پ] بسم الله الرحمن الرحيم

هذه مقالة بطلميوس و فيها وصية ارسطوطاليس و فهرست كتبه و شيء من اخباره الى غلس. اني لماتذكرت ما كنت قلت لي من انك تحسب ان بقنيتي كتاباً فيه ذكر كتب ارسطاطاليس فأريتك على المكان ما كتبه في ذلك اندرونيقس الذي من مدينة رديس، فسألتنى ان أوّلف في ذلك كتاباً اشد اختصاراً و اشرح كلاماً، رايت ان أوّلف لك هذا الكتاب و اكب ان اذكر غرض ارسطوطاليس في اقواله كراهية التطويل، ولان رأيت ذلك ان فعلته فضلاً اذ كنت الرجل الذي ليست حالك حال من يعرف مراتبها فانه موجود فيها.

وليس الامر في ذلك يخفى، ولا بالناظر فيه حاجة الى ان يكون قوله ذلك من قولي دون وقوفه على فهمه، ان كانت مراتب نفس الصناعات الموضوع فيها الكتب قد نقف العنى (؟) من الناس فضلاً عن

ذی المعرفة والفهم فی توالیها و ترتیبها،

ولیس الامر فی هذا کما ظن بعض الناس أن کل صناعة منفردة بنفسها وانها لاتتبع بعضها بعضاً، وان کان هذا الامر قد استقام أن تستعمل فی کتب ارسطو طالیس أمکن، وأنت تقف علی صحة ما ذکرته من مراتب الکتب، وتعلم أن هذا الکتب کتاب انما تم بالعناية منی وانه کتاب أوحد. وانی لم أستعن علی هذا الترتیب بأحد و ذلك لان کتاب اندرونیقس فی هذا لم یحضرنی ولذلك لا یمنعک اقتناؤک کتابی هذا من اقتناء ذلك. ولاتعجب من ان یكون اندرونیقس قد عدد فی کتابه نحو من ألف قول. والذي ذکرنا نحن أقل من ذلك لانا أثرنا أن نذكر جمیع المقالات المنسوبة الی ارسطو طالیس والمنسوبة الی ثاؤفرسطس لم یکن عددها بالقلیل، وانا مبتدء بقول مختصر اذ کرفیه سیره ارسطو طالیس وخبره، ثم اذکر فیهِ وصیته التی أوصی بها وقت وفاته علی ما ینامی (؟ = تناهی) الینا، فانک کنت سألتنی ذلك.

ثم اذکر بعد ذلك فهرست کتبه من غیر أن أبین کتبه التی جرت مجری الایجاد من غیرها لان ذلك یحتاج الی زیادة فی القول وطول، وان أردت ذلك لم أدع ان اتکلفه لك، وان غبت عنی فأکتب به الیک واعلمک اذ التقینا، فلنبتدء بالقول فی ذلك:

کان اصل ارسطو طالیس من المدینة الندی یسمى اسطاغیرا و هی من البلاد المسماة خلکیدنی مما یلی ببلاد تراقیة بالقرب من اولینتس وماثونا. کان ابن نیقوماخس و کان اسماده [۱۱ پ] افسطیا. و کان من ولد اسقلیبوس متطبب امینطس ابی فیلیس وهو ابو الاسکندر، و کان من ولد اسقلیبوس و كانت نسبه ترجع من ولد اسقلیبوس الی نیقوماخس بن اسقلیبوس. و اصل افسطیا ایضاً یرجع فی النسبة الی نیقوماخس [ولما توفي نیقوماخس] ابوه [اسلمه برقسانس] و کیل امراییه و کان حدثاً الی فلاطن. وقد قال بعض الناس: انما کان ذلك لصداقة كانت بین برقسانس جدارس طالیس لابیهِ و بین فلاطن.

ویقال انه لبث فی التعليم عشرين سنة وانه لما غاب افلاطن الی سقلیه الغیبة الثانية، کان ارسطو طالیس خلیفته علی دار التعليم المسماة آقادیما، وانه لما قدم فلاطن من سقلیه، انتقل ارسطو طالیس الی لوقیون فاتخذ هناك دار التعليم المنسوبة الی الفلاسفة المشائین. ثم لما توفي فلاطن برع

الى ارميس الخادم الوالى كان على اوليس (خزرجى ٥٤ وابن فاتك: اترنئوس) ثم لامات هذا الخادم رجع الى اثينس، فارسل اليه فيلبس فصار اليه الى ماقاذونيا فلبث بها يعلم الى ان صار الاسكندر ببلاد آسيا، ثم استخلف فى ماقاذونيا قلسثانس ورجع الى اثينس فاقام فى لوقين عشر سنين يعلم. ثم ان رجلا من الكهنة الذين يسمون الكمريين يقال له: اورو ماذن اراد السعاية بارسطوطاليس ونسبه الى الكفر، وانه لايعظم الاصنام التى كانت يعبد فى ذلك الدهر بسبب ضغن [١٢ر] كان فى نفسه عليه، وقد قص هذه القصة فى كتابه الى انطيبطرس. لما احس ارسطوطاليس بذلك، شخص عن اثينية الى بلاده وهى خليديقى لانه كره ان يبتلى اهل اثينية من امره بمثل ما ابتلوا به فى امر سقراط حتى قتلوه. وكان شخوصه من غير ان يكون احدا جترى [به] الى ان شخص على قبول كتاب الكمرى [وقرفه] او ان يناله بمكروه، وليس يحكى عن ارسطوطاليس من الاعتذار من قرف الكمرى اياه بحق، ولكنه شىء موضوع على لسانه. ولما صار ارسطوطاليس الى بلاده قام بها بقية عمره، الى ان توفى وهو ابن ستة وستين سنة. وقد يستدل بما ذكرنا فى حالاته على بطلان قول من يزعم انه انما نظر فى الفلسفة بعد ان اتت عليه ثلثون سنة، وانه انما كان الى هذا الوقت يلى سياسة المدن لعنايته [التى] كانت باصلاح امور المدن. ويقال ان اهل اسطاغيرا نقلوا بدنه من الموضع الذى توفى فيه اليهم، وصيره فى الموضع الذى يسمى الارسطوطاليسى، وصيروا بجمعهم للمشاورة فى جلايل الامور وما يحزنهم فى ذلك الموضع. فكان ارسطوطاليس هو الذى وضع ستين اسطاغيرا اهلها. وكان جليل القدر فى الناس، ودلايل ذلك بينة من كرامات الملوك الذين كان عليه من الرغبة فى اصطناع المعروف والعناية والاحسان الى الناس، وذلك بين من رسايله [١٢پ] وكتبه وما يقف عليه الناظر فيها وكثرة توسط الامور فيما بين ملوك دهره وبين العوام فيما يصلح به امورهم ويخبر به المنافع اليهم، ولكثرة ما عقد من المن والاحسان فى هذا الباب، صار الى اهل اثينية الى ان اجتمعوا وتعاقدوا على ان كتبوا كتاباً نقشوه فى عمود من حجارة، و صيره على البرج العالى فى المدينة الذى يسمى اعلى المدينة وذكروا فيما كتبوا على ذلك العمود: ان ارسطوطاليس ابن نيقوماخس الذى من اهل اسطاغيرا، قد استحق ما هو عليه من اصطناع المعروف وكثرة الايادى والمن وما يخص به اهل اثينية من ذلك و من قيامه عند فيلبس الملك بما اصلح شأنهم وبلغ

به الاحسان اليهم ان تثني جماعة اهل اثينية عليه بجميل ما اتى من ذلك و يقرا له بالفضل والاحسان والرياسة، ويوجبوا له الحفظ والحياطة [واهل الرايات فيهم من نفسه و عقبه من بعده والقيام بهم بكل] (خزرجى) ما التمسوه من حوائجهم وامورهم، وقد كان رجل من اهل اثينية يقال ايما راوس بعد اجتماع اهل اثينية على ما اجتمعوا عليه من هذه الكتاب شدعن جماعتهم، وقال بخلاف قولهم في امر ارسطو طاليس، ووثب على العمود الذي كتبوا فيه ما كتبوا [من الثناء ونصبوه في الموضع الذي سمي اعلى المدينة] فرمى به عن موضعه (قفطى) بعد [ان صنع] ما صنع انطينوس فقتله. ثم ان رجلا من اهل اثينية يسمى اصطفانوس وجماعة معه عمدوا الى عمود حجارة فكتبوا فيه من الثناء على ارسطو طاليس مثل ما كان [۱۳ر] على العمود الاول، واثبتوا مع ذلك ايما راوس. ولما ان مات فيلبس وملك الاسكندر بعده وشخص عن بلاده لمحاربة الامم و جاز ببلاد اسيا، صار ارسطو طاليس الى التبتل والتخلي، مما كان فيه من الاتصال بامور الملك والملابسة لهم، و صار الى اثينة و هياً موضع التعليم الذي ذكرنا فيما تقدم وهو المنسوب الى الفلاسفة المشائين، واقبل على العناية بمصالح الناس، ورفد الضعفاء واهل الفاقة وفي تزويج الايامى وعول البيتامى والعناية بين بينهم ورفد الملتهمسين للتعلم والتادب من كانوا، و اى من العلم والادب طلبوا ومعونتهم على ذلك وانهاضهم له والصدقات على الفقراء واقامة المصالح فى المدن، وجدد بناء المدينة المعروفة باسطاغيرا، واستعمل فى لين الجانب. والتواضع ويسر اللقاء للصغير والكبير والقوى والضعيف. واما قيامه بامور اصدقائه فلا يوصف، ويدل على ذلك ما كتبه اصحاب السير واتفاقهم جميعاً على [ما] كتبوه من خبر ارسطاطيس و سيرته. ولو استقصينا القول فى ما كان عليه من الامور الجميلة والاخلاق الحسنة، لطال القول،، ولكننا نقتصر على هذا المقدار من جملته. ولما حضرته الوفاة بعد هذه السيرة الجميلة، اوصى بهذه الوصية التى نحن ذاكروها، قال: انى جعلت وصيتى ابداً فى جميع ما خلقت [۱۳پ] انطيطرس، والى ان تقدم نيقانر، وصيتى ابداً فى جميع ما خلقت [۱۳پ] انطيطرس، والى ان تقدم نيقانر، فليكن ارسطومانس وطيمرخس وابرخس وديوطانس معينين بتفقد ما يحتاج الى تفقده والعناية بما ينبغى ان يعنى به من امر اهلى واربليس جاريتى و ساير جوارى و عبيدى وما خلقت. وان سهل على ثاوفرستس وامكنه القيام

معهم فی ذلك، كان معهم. ومتى ادركت بنتی تولى امرها نيقانر وان حدث بها حدث الموت قبل ان تزوج اوبعد ذلك من غير ان يكون ولد فالامر مردود الى نيقانر فى امرها وفى امر ابني نيقوماخس و وصيتى اياه فى ذلك ان يجرى التدبير فيما يعمل به على مايشتهى ومايليق به لو كان اباً او اخاً لهما. فان حدث نيقانر حدث الموت قبل ان تزوج بنتى اوبعد تزويجها من غير ان يكون بها ولد، فاوصى نيقانر فيما خلقت بوصيته فهى جائزة نافذة، فان مات نيقانر عن غير وصية، فسهل على ثاوفرستس واحب ان يقوم فى الامر مقامه فكذلك له فى جميع ما كان يقوم به نيقانر من امور ولدى وغير ذلك مما خلفت، وان لم يحب ثاوفرستس القيام بذلك، فليرجع الاوصياء الذين سميت الى انطيطرس القيام بذلك فيشاورونه فيما يعلمون به فيما خلفت و يمضون الامر على مايتفقون عليه. وليحفظنى الاوصياء ونيقانر [١٤ر] فى اربليس، فانها تستحق منى ذلك لمارأيت من عنايتها بخدمتى واجتهادها فيما وافقنى ويعينون لها بجميع ماتحتاج اليه، وان هى احبت التزويج، فلاتوضع [الا] عند رجل فاضل وتدفع اليها من الفضة سوى مالها طالنطن واحد، وهو مائة و خمسة و عشرون رطلاً، وثلاث من الاماء ممن تختار مع جاريتها التى لها و غلامها. وان احبت المقام بخلقيس، فلها السكنى فى دارى دارالضيافة الى جانب البستان. وان اختارت السكنى فى المدينة باسطاغيرا فليسكن فى منازل آبائى و اى المنازل اختارته، فليتخذ الاوصياء لها فيه ماتذكر انها تحتاج اليه مما يرون ان لها فيه مصلحة وبها اليه حاجة. فاما اهلى وولدى، فلاحاجة بى الى ان اوصيهم بحفظهم والعناية بامرهم. وليعن نيقانر، بمرمقس الغلام حتى يرده الى بلده ومعهم جميع ماله على الحال التى يشتهيها. وتعتق جاريتى امبراقس وان هى بعد العتق اقامت على خدمة بنتى الى ان تزوج، فليدفع لها خمسمائة درخمى و جاريتها. ودفع الى ثاليس الصبية التى ملكناها قريباً غلاماً من ممالىكنا والى درخمى. وتدفع الى سميس ثمن غلام يبتاعه لنفسه غير الغلام الذى كان دفع اليه ثمنه، ويوهب له شىء سوى ذلك على ما يراه الاوصياء. ومتى زوجت ابنتى [١٤ب] فليعتق غلمانى ثاخن وفيلن واولمبس ولايباع ابن اولمبس ولا احد ممن خدمنى من غلمانى ولكن يقر ممالىكى فى الخدمة الى ان يبلغوا مبلغ الرجال. فاذا بلغوا ذلك، فليعتقوا ويفعل بهم فيما يوهب لهم على حسب استحقاقهم.

فأما كتب ارسطاطاليس فهي هذه:

- ١: كتابه الذي يحض فيه على الفلسفة وهو ثلاث مقالات.
 ب: كتابه المعروف بسوفسطس وهو مقالة واحدة.
 ج: كتابه في الصناعة الريطوريقى وهو ثلاث مقالات.
 د: كتابه الذي في العدل وهو اربع مقالات.
 ه: كتابه الذي في الرياضة والادب المصلحين بحالات الانسان في نفسه (وهو اربع مقالات).
 و: كتابه الذي في شرف الجنس وهو خمس مقالات.
 ز: كتابه في الشعراء وهو ثلاث مقالات.
 ح: كتابه في الملك وهو ثلاث مقالات.
 ط: كتابه في الخير وهو خمس مقالات.
 ي: كتابه الملقب بارخوطس وهو ثلاث مقالات.
 يا: كتابه الذي تكلم فيه على الخطوط هل هي غير مستقيمة وهو ثلاث مقالات.
 يب: كتابه الذي فيما تتع صفة العدل وهو اربع مقالات.
 ييج: كتابه الذي في التباين والاختلاف وهو مقالتان.
 ييد: كتاب في امر العشق وهو [١٥ر] ثلاث مقالات.
 ييه: كتابه في الصور هل هي موجودة اولا و هو ثلاث مقالات.
 ييو: كتابه الذي اختصر فيه قول فلاطن في السنن وهو مقالتان.
 ييز: كتابه الذي اختصر فيه كتاب فلاطن في تدبير الملك و هو خمس مقالات.
 ييج: كتابه الذي اختصر من قول فلاطن في اللذة.
 ييط: كتابه في السياسة وهو مقالتان.
 يك: كتابه في اللذة وهو مقالتان.
 كإ: كتابه في الحركات وهو ثماني مقالات.
 كب: كتابه الموسوم بمسائل حيلية وهو مقالتان.
 كح: كتابه في صناعة الشعر على مذهب فوثاغورس وأصحابه وهو مقالتان.
 كد: كتابه في الروح وهو ثلاث مقالات.

- که: کتابه الذی وسمه المسائل وهو ثلاث مقالات.
- کو: کتابه الذی فی نیل مصر وهو ثلاث مقالات.
- کز: کتابه فی ایجاد الحیوان: ما یتخذ من المواضع لیاتی الیها ویکن فیها مقالة واحدة.
- کح: کتابه الذی رسمه فی المحبة وهو ثلاث مقالات.
- کط: کتابه المعروف بقاطیغور یاس وهو الاول فی المنطق.
- ل: کتابه المعروف بباریر مینیاس وهو الثانی من کتب المنطق مقالة واحدة).
- لا: کتابه المعروف بانالوطیقا وهو مقالتان.
- لب: کتابه المعروف بطویبقا وهی ثمانی مقالات [١٥ پ].
- لج: کتابه المعروف بافود قطیقا وهو مقالتان.
- لد: کتابه فی السوفسطائیین مقالة واحدة.
- له: کتابه الذی رسمه بالاقوال الکبار فی الاخلاق مقالتان.
- لو: کتابه الذی رسمه بالمقالات الصغار فی الاخلاق الی کتبها لاودیمس وهی ثمانی مقالات.
- لز: کتابه فی تدبیر المدن و هو ثمانی مقالات.
- لح: کتابه فی صناعة الشعر مقالتان.
- لط: کتابه الذی فی سمع الکیان و هو ثمانی مقالات.
- م: کتابه فی السماء والعالم وهو اربع مقالات.
- ما: کتابه الذی فی الکنون والفساد وهو مقالتان.
- مب: کتابه فی الآثار العلویة وهو اربع مقالات.
- مج: کتابه فی النفس وهو ثلاث مقالات.
- مد: کتابه فی الحس والمحسوس وهو مقالة واحدة.
- مه: کتابه فی الذکر والنوم وهو مقالة واحدة.
- مو: کتابه فی حرکات الحیوانات و تشریحها و هو سبع مقالات.
- مز: کتابه فی طبائع الحیوان وهو عشر مقالات.
- مح: کتابه الذی رسمه فی الاعضاء الی بها الحیوة وهو اربع مقالات.

- مط : كتابه في كون الحيوان وهو خمس مقالات .
- ن : كتابه في حر كات الحيوان الكائنة على الارض وهو مقالة واحدة .
- نا : كتابه [١٦ر] في طول اعمار الحيوان و قصرها وهو مقالة واحدة .
- نب : كتابه في الحياة والموت وهو مقالة واحدة .
- نج : كتابه في النبات و وهو مقالتان .
- ند : كتابه فيما بعد الطبيعة و هو ثلاث عشر مقالة .
- نه : كتابه الذي رسمه مسائل هيولانية وهو مقالة واحدة .
- نو : كتابه الذي رسمه مسائل طبيعية وهو اربع مقالات .
- نز : كتابه الذي رسمه بالقسم و هو ست وعشرون مقالة يذكر في هذا الكتاب أقسام الزمان واقسام بالنفس واقسام الشهوة وامر الفاعل والمنفعل (والفعل) وامر المحبة وانواع الخيرات، وان منها ما هو معقول ومنها ما هو في النفس ومنها ما يكون عن النفس، ويذكر امر الخيرة والشرارة وتذكر انواع العلوم وانواع الحركات وانواع مانقع عليه القول وانواع الموجودات وما تنقسم اليه .
- نح : كتابه الذي رسمه قسم افلاطون وهو ست مقالات .
- نط : كتابه الذي رسمه قسم الشروط التي تشتت في القول وتوضع وهو ثلاث مقالات .
- نس : كتابه الذي رسمه في مناقضة القول بان تؤخذ مقدمات للنقض من نفس القول وهي تسع وثلاثون مقالة .
- سا : كتابه الذي رسمه كتاب النفي وهو اثني عشر مقالة .
- سب : كتابه الذي رسمه كتاب الموضوعات [١٦پ] او هو اربع و ثلاثون مقالة .
- سج : كتابه الذي رسمه موضوعات عشقيه وهو مقالة واحدة .
- سد : كتابه الذي رسمه موضوعات طبيعية وهو مقالة واحدة .
- سه : كتابه الذي عنوانه بيت (ثبت) الموضوعات و هو مقالة واحدة .
- سو : كتابه الذي رسمه بكتاب الحدود وهو ست عشر مقالة .
- سز : كتابه الذي رسمه كتاب الاشياء التحديدية وهو اربع مقالات .
- سح : كتابه الذي رسمه بالتحديد الطوبيقى وهو مقالة واحدة .
- سط : كتابه الذي رسمه تقويم حدود مستعملة في الطوبيقا و [هو] ثلاث مقالات .

ع : كتابه الذى رسمه موضوعات يقوم بها حدودا من الحدود وهو مقالتان.

عا : كتابه الذى رسمه مناقضات بحدود من الحدود وهو مقالتان.

عب : كتابه الذى رسمه تقويم حدود من الحدود وهو مقالتان.

عج : كتابه الذى رسمه فى التحديد الذى استعمله ثاوفر سطر لانا لوطيقا وهو مقالة واحدة.

عد : كتابه الذى رسمه فى تقويم التحديد وهو مقالتان.

عه : كتابه الذى رسمه كتاب المسائل ثمان وثمانون مقالة.

عو : كتابه الذى رسمه مقدا [ت] للمسائل وهو ثلاث مقالات.

عز : كتابه الذى رسمه المسائل الدورية وهى اربع مقالات ويسمى برلمياطا انقليا الدورية التى يستعمل للمتعلمين.

عح : كتابه الذى رسمه كتاب الوصايا وهو اربع مقالات.

عط : كتابه الذى رسمه التذكرات و هو مقالتان.

ف : كتابه الذى رسمه مسائل فى اصناف من الطب وهو خمس مقالات.

فا : كتابه الذى رسمه فى اصناف الغذاء وهو مقالة واحدة.

فب : كتابه الذى رسمه فى الفلاحة (عشر مقالات).

— ومن ذلك قوله فى الرطوبات و هو مقالة واحدة.

فج : كتابه فى اليبوسات وهو مقالة واحدة.

فد : كتابه الذى فى الاعراض العامية و هو مقالة واحدة.

فه : كتابه الذى رسمه فى الاثار العلوية و هو ثلاث مقالات.

فو : كتابه الذى رسمه فى تناسل الحيوان و هو مقالتان.

فز : كتابه الذى فى هذا المعنى من اسباب الفلاحة وهو مقالتان.

فح : كتابه الذى رسمه فى المقدمات و هو ثلاث و عشرون مقالة.

فط : كتابه الذى فى هذا المعنى الا انه [١٧٠] فى مقدمات آخر.

وهو سبع مقالات.

ص : كتابه الذى رسمه فى سياسة المدن و هو مقالات.

صا : كتابه الذى ذكر فيه سياسة امم و مدن كثيرة من المدن اليونانيين وغيرها ونسبها وعدد المدن والامم الذى ذكره وهو مائة و احدى وسبعون مقالة.

صب : كتابه الذى رسمه تذكرات وهو ست عشر مقالة.

صج : كتابه آخر في مثل ذلك و هو مقالة واحدة.
 صد : كتابه الذي رسمه بكتاب آخر في المناقضات و هو مقالة واحدة.
 سه : كتابه الذي رسمه كتاب آخر في المضافات و هو مقالة واحدة.
 صو : كتابه الذي رسمه كتاب آخر في الزمان و هو مقالة واحدة.
 صز : كتابه الذي في سنن المدن و هو مقالتان.
 والكتب التي وجدت في خزانة الرجل يسمى ابليقون.
 صح : كتابه الذي تذكرات آخر.
 صط : كتابه الذي جمع فيه رجل يسمى ارطامن رسائل لارسطو طاليس
 في ثمانية اجزاء .
 ق : و رسائل له وجدها اندرونيقس في عشرين جزءاً.
 و كتب له فيها تذكرات لم تدع في الناس يجد عددها وأوائلها في-
 المقالة الخامسة من كتاب اندرونيقس [١٨] في فهرست كتب ارسطو طاليس.
 قا : و كتابه في مسائل من عويص معاني شعر او ميرس عشرة أجزاء.
 قب : كتابه الذي فيما جمع من معاني الطب.
 تم بعون الله بفضله.

این نکته را در پایان بگویم که من در اینجا آنچه در نسخه بوده
 است آورده‌ام و اگر کسی بخواهد که از برابری یونانی و نسخه بدل‌های
 سرگذشت آگاه گردد، کتاب کریستل‌های را بخواند.